

فهرست

۹ مقدمه مترجم

۱۵ مقدمه نویسنده

نظریه وقتی ابزار است و وقتی محصول نهایی
طلوع و افول نظریه‌ی جامعه‌شناختی مدرن
عمل‌گرایی مفهومی

بخش اول: تشخیص

۱. بن‌بست نظریه‌پردازی جامعه‌شناختی خرد: واکنش افراطی به

پارسونز

بحثی در باب ماهیت «نظم تعاملی» گافمن
بی‌توجهی به سلسله‌مراتب اجتماعی: پیوند خرد-کلان یا منطق انباشتگی
و بازنمایی
گسست بین تحلیل خرد و کلان
نتیجه‌گیری

۲. نظریه‌های انتخاب عقلانی: از بنیان‌های خرد تا تقلیل‌گرایی

روابط خرد-کلان

سهم جیمز کلمن

نادیده گرفتن زمینه اجتماعی-فرهنگی و تاریخی

نادیده گرفتن زمینه نظری

هتجارها و منافع

نتیجه‌گیری

۳. پس‌اساختارگرایی: حذف مرزها

ضد مبنای‌گرایی

مرکززدایی از سوژه

رد مفهوم بازنمایی و ارجاع تجربی

تمایززدایی

بخش دوم: درمان‌های احتمالی

۱. ساختارهای نهادی و آرایشی: پارسونز و الیاس

مقدمه

مساله بنیادی: وابستگی متقابل اجتماعی و فرایند متمدن شدن

مسائل نظری و روش‌شناختی

نتیجه‌گیری

۱۰۵ . ۲ . درباره‌ی پیوند ساختارهای نهادی و آرایشی:
نزديك ساختن جامعه‌شناسی‌های پارسونزی و مارکسی
تلاش نوکارکردگرایی برای احیاء جامعه‌شناسی پارسونزی
نقد نوکارکردگرایی و نوتکامل‌گرایی
روابط AGIL با کلیت‌های آرایشی و کلیت‌های نهادی
AGIL: ابعاد تکنولوژیکی، تملکی و ایدئولوژیکی نظم‌های نهادی
کاربست
نتیجه‌گیری

۱۲۵ . ۳ . مسالهی مشارکت‌کننده - کلی اجتماعی: پارسونز، بورديو، گیدنز
مقدمه
مفهوم ریختار بورديو
دوگانگی ساختار گیدنز
نتیجه‌گیری

۱۵۵ . ۴ . ترکیب و کاربست: بازنگری جامعه‌شناختی در کارکردگرایی
کارکردگرایی: اشکال مشروع و نامشروع
نیازهای کارکردی و شرایط وجودی
تحلیل کارکردی و تحلیل کنش

۱۷۹ نتیجه‌گیری
ضمیمه‌ای به نتیجه‌گیری: سرمشق‌های احتمالی

۱۹۲ ضمیمه: جنبه‌های سلسله‌مراتبی در مسیر زندگی
سلسله‌مراتب و تعقیب سرمایه
درجه هم‌گرایی مواضع، منش‌ها، موقعیت‌ها
روابط بین انواع متفاوت سرمایه
ملاحظات تطبیقی بیش‌تر

۲۰۷ پی‌نوشت‌ها

۲۵۵ کتاب‌شناسی

۲۶۷ نمایه

قدردانی

از این افراد تشکرمی کنم برای آن که وقت گذاشتند و دست نوشته های کتابم را خواندند یا در مسائل نظری با من بحث کردند و بسیار کمک کردند که این کتاب را بنویسم.

ژان گریم چَلْجی، پرسی کوهن، خوزه دومینگوئز، لسللی اسکالیر، آنتونی اسمیت، آلن سوئینگ وود و تونی وودویز.

به خصوص از جان هال، دوست عزیزم، ممنون ام. او نسخه ی اولیه ی کتاب را خواند و تاکید کرد کافی نیست خطاهای نظریه ی جامعه شناسی را نشان دهیم. مهم آن است که برای غلبه بر بن بست کنونی راه نشان دهیم. از خانم الن ساتن، ویراستار کتابم، هم سپاسگزارام. او نکات ارزشمندی را به من یادآوری کرد.

مقدمه‌ی مترجم

نیکوس موزلیس در ۱۹۳۹ در آتن به دنیا آمد. ابتدا در رشته‌ی علوم بازرگانی تحصیل کرد و در ۱۹۶۰ فارغ‌التحصیل شد. مدتی بعد در ۱۹۶۲، لیسانس جامعه‌شناسی گرفت و در ۱۹۶۶ در همین رشته در مدرسه‌ی اقتصادی لندن از رساله‌ی دکتری‌اش دفاع کرد. موزلیس اکنون استاد جامعه‌شناسی مدرسه‌ی اقتصادی لندن است. زمینه‌های مطالعاتی او بیش‌تر جامعه‌شناسی تاریخی، جامعه‌شناسی سازمان‌ها، جامعه‌شناسی توسعه و نظریه‌ی جامعه‌شناختی است. تاکنون کتاب‌ها و مقاله‌های متعددی درباره‌ی حوزه‌های ذکرشده در بالا منتشر کرده است. برخی از این کتاب‌ها و مقاله‌ها عبارت‌اند از:

کتاب‌ها

1. ORGANISATION AND BUREAUCRACY : An Analysis of Modern Theories, Routledge and Kegan Paul, 1967, and Aldine Publishing Company, Chicago. (Translation into Greek, Japanese and Spanish). Second edition 1975 (hardback and paperback) includes a new long introduction assessing recent trends in the literature. Reprinted several times.
2. MODERN GREECE : Facets of Underdevelopment, Macmillan, London, 1978. Second edition (hardback and paperback), December, 1979. Translated into Greek, published by Exaantas, 1978.
3. POLITICS IN THE SEMI-PERIPHERY: Early Parliamentarism and Late Industrialisation in the Balkans and Latin America, Macmillan, London, 1986. (Hardback and paperback). Translated into Greek, published by Themelio, 1986.

4. POST-MARXIST ALTERNATIVES: The Construction of Social Orders, London: Macmillan, 1990. Translated into Greek, published by Themelio, 1993.
5. BACK TO SOCIOLOGICAL THEORY: The Construction of Social Orders, London: Macmillan, 1992.
6. NATIONALISM IN LATE DEVELOPMENT (in Greek), Athens: Themelio, 1994.
7. SOCIOLOGICAL THEORY : WHAT WENT WRONG? Diagnosis and Remedies, London: Routledge, 1995.
8. MODERN AND POSTMODERN SOCIAL THEORISING: Bridging the Divide. Cambridge: Cambridge University Press, 2008, pp. 311. Translated into Greek, published by Themelio, 2010

کتاب اول را حسن میرزایی اهرنجانی و احمد تدینی با عنوان سازمان و بوروکراسی: تجزیه و تحلیلی از تئوری‌های نوین به فارسی ترجمه کرده‌اند و موسسه‌ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران منتشر کرده است.

مقاله‌ها

1. "Silverman on Organisation", Sociology, Vol. 3, No. 1, January 1969, pp. 3 - 111 .
2. "Critical note on total institutions", Sociology, Vol. 5, No. 1, January 1971, pp. 20- 113.
3. "Some Problems in the Sociology of Job Satisfaction", Prakseologia, No. 1972 ,44.
4. "Modernisation, development and the peasant", Development and Change, Vol. 4, No. 1973 ,3, pp. 88 - 73.
5. "System and Social Integration: Some Reflections on a Fundamental Distinction", British Journal of Sociology, Vol. 25, No. 4, December 1974.
6. "Capitalism and the Development of Agriculture", The Journal of Peasant Studies, Vol. 3, No. 4, July 1976, pp. 92- 483.
7. "The Army and Politics in Modern Greece: Review Essay", Journal of the Greek Diaspora, Vol. 6, No. 2, Summer 1979.
8. "Modernization, under development, uneven development: Prospects for a theory of third world formations", Journal of Peasant Studies, Vol. 7, No. 1980 ,3, pp. 74 -353.
9. "Teleology and Uneven Development: A Reply to Taylor", Journal of Peasant Studies, Vol. 8, No. 1981 ,4, pp 6 - 531.
10. "Reductionism in Marxist Theory", Telos, Vol. 45, Fall 1980.
11. "On the Crisis of Marxist Theory", British Journal of Sociology, Vol. 35, No. 1, March 1984.

12. "Factory Regimes in Comparative Perspective", *Contemporary Sociology*, September 1986.
13. "Sociology of Development: Reflections on the Present Crisis", *Sociology*, Vol. 22, No. 1, February 1988, pp 44 -23.
14. "Political Transitions in Greece and Argentina: Toward a Reorientation of Marxist Political Theory", *Comparative Political Studies*, Vol. 21, No. 4, January 1989, pp. 66- 443.
15. "Restructuring Structuration Theory", *Sociological Review*, Vol. 37, No. 4, November 1989.
16. "The Interaction Order and the Micro-Macro Distinction", *Sociological Theory*, Vol. 10, No. 1, Spring 1992.
17. "System and Social Integration: Habermas' View", *British Journal of Sociology*, Vol. 43, No. 2, June 1992.
18. "Evolution and Democracy: Talcott Parsons and the Collapse of the Eastern European Regimes", *Theory, Culture and Society*, Vol. 10, No. 1, February 1993, pp. 51- 145.
19. "On Figurational Sociology", *Theory, Culture and Society*, Vol. 10, No. 2, May 1993, pp. 53 -239.
20. "The Poverty of Sociological Theory", *Sociology*, Vol. 27, No. 4, November 1993, pp. 95 -675.
21. "In defence of Grand Historical Sociology", *British Journal of Sociology*, Vol. 45, No. 1, March 1994.
22. "The Concept of Modernisation: Its Relevance for Greece", *Journal of Modern Greek Studies*, Vol 14, No. 2, October 1996.
23. "Social and System Integration: Lockwood, Habermas, Giddens", *Sociology*, Vol. 31, No. 1, February 1997, pp. 9- 111.
24. "Post-Parsonian Theory", *Sociological Forum*, Vol. 14, No. 4, December 1999.
25. "The Subjective-Objective Divide: Against Transcendence", *Sociology*, Vol. 34, No. 4, November 2000, pp. 62 - 741.
26. "Habitus and Reflexivity: Restructuring Bourdieu's Theory of Practice", *Sociological Research Online*, Vol. 12, No. 2007 ,6, available at <http://www.socresonline.org.uk/9/6/12.html>.
27. "Social Causation: Between Social Constructionism and Critical Realism", *Science and Society: Journal of Political and Moral Theory*, Vol. 2007 ,18- 17.
28. "Modernity and the Secularization Debate", *Sociology*, Vol. 46, No. 2012 ,2, pp. 207 23-

کتاب بیراهه‌های نظریه‌ی جامعه‌شناختی یکی از مهم‌ترین کتاب‌های موزلیس در حوزه‌ی نظریه‌ی جامعه‌شناختی است. این کتاب، که در سال ۱۹۹۵ منتشر شد، با روشی آسیب‌شناختی ابتدا مسائل مبتلابه‌ی جامعه‌شناختی امروزی را بررسی می‌کند و در ادامه برای آن‌ها درمان‌هایی ارائه می‌دهد. به نظر موزلیس، نقطه‌ی آغاز بحث درباره‌ی مسائلی که نظریه‌ی جامعه‌شناسی با آن‌ها روبه‌روست، پرداختن به کارهای پارسونز است. می‌گوید آن‌چه را در دهه‌های گذشته در نظریه‌ی جامعه‌شناسی اتفاق افتاد می‌توان نظریه‌ی جامعه‌شناختی پساپارسونزی دانست. به بیانی دیگر، این پارسونز بود که نظریه‌ی جامعه‌شناختی را به‌عنوان یک زیررشته‌ی مشروع در جامعه‌شناسی تثبیت کرد. بنابراین باید تلاش او در نظریه‌ی کلان - کارکردگرایی در شکل نظام AGIL را واسازی کرد.

موزلیس همچنین معتقد است نظریه‌ی AGIL با مسائل جدی مواجه است. مثلاً می‌توانیم به نادیده گرفتن کنشگران واقعی و ناتوانی این نظریه برای نشان دادن مساله‌ی ساختار - عاملیت اشاره کنیم. اما مطالعات پساپارسونزی، نظریه‌هایی را اشاعه داده‌اند که می‌توان از آن‌ها برای اصلاح نظریه‌ی پارسونز و پیوند بین پارادایم‌های متفاوت در جامعه‌شناسی بهره جست. موزلیس می‌گوید ارتباط ناچیزی بین اردوگاه‌های نظری وجود دارد، در نتیجه نظریه‌ی جامعه‌شناختی بی‌نظم و ناهمگون شده است.

بخش مهم این کتاب به تحلیل انواع متفاوت نظریه‌ی جامعه‌شناختی اختصاص دارد؛ نظریه‌هایی که تقریباً از دهه‌ی ۱۹۶۰ به این سو پدید آمده‌اند. مانند جامعه‌شناسی‌های تفسیری-گافن، روش‌شناسی مردمی - پسامدرنیسم، نظریه‌ی انتخاب عقلانی، نوکارکردگرایی، به‌علاوه کارهای نوربرت الیاس، پیربورديو و آنتونی گیدنز. موزلیس نظریه‌پردازانی مانند گافن را از این حیث که کنش جامعه‌شناختی خرد را بهتر از پارسونز فهم کرده‌اند تحسین می‌کند اما چون به کنش سطح کلان چنان که باید و شاید نپرداخته‌اند، از آن‌ها انتقاد می‌کند. به نظر موزلیس پسامدرنیسم - و از جمله پساساختارگرایی - افول کرده است و برای همین هم او زیاد به فوکو، بودریار و دیگر نظریه‌پردازان این نحله اعتقاد ندارد. موزلیس همچنین نظریه‌ی انتخاب عقلانی به‌ویژه کلمن - را به دلیل ویژگی فراتاریخی، نظریه‌پردازی پشت میزنشینی و شیوه‌ی استدلال قیاسی‌اش رد می‌کند. علاوه بر این، او نوکارکردگرایی را از این منظر که به روشی من‌درآوردی می‌کوشد مفهوم نظام اجتماعی پارسونز را اصلاح کند، مورد نقد قرار می‌دهد. موزلیس همچنین از جامعه‌شناسی آرایشی‌الاس انتقاد می‌کند و معتقد است این نوع جامعه‌شناسی نتوانسته

مسالهی ساختار - عاملیت را حل کند. او می‌گوید گیدنزو و بوردیو فکرمی‌کنند فراتر از تمایز سوژه-ابژه گام برداشته‌اند در حالی که اصلاً این‌طور نیست. با این همه، هر دوی آن‌ها کمک مناسبی به نظریه‌ی جامعه‌شناختی کرده‌اند و در واسازی نظریه‌ی پارسونزی نقش ارزش‌مندی دارند. مثلاً مفهوم ریختار بوردیو را می‌توان به عنوان تکمیل‌کننده‌ی نظریه‌ی نقش پارسونز استفاده کرد.

موزلیس درباره‌ی کارهای اخیر که در نظریه‌ی جامعه‌شناختی اتفاق افتاد، به روشی مستدل و معقول نظر می‌دهد و مفاهیمی را که در توسعه‌ی نظریه‌ی جامعه‌شناختی باید به کار گرفت و یا آن‌هایی را که باید کنار گذاشت، نشان می‌دهد. به‌ویژه او در مواردی گامی جلوتر می‌گذارد و از پارسونز انتقاد می‌کند که نظام AGIL او بسیار مکانیکی است و در نتیجه تحلیل جامعه‌شناختی‌اش انگاری شده از دل آن بیرون می‌آید. موزلیس پیشنهاد می‌کند به جای تقسیم چهار خرده‌نظام پارسونز بر حسب نظام AGIL باید مارکس را وارد تحلیل کرد. او می‌گوید اگر هوشمندانه از ایده‌های مارکس درباره‌ی تکنولوژی، تملک و ایدئولوژی استفاده کنیم، می‌توانیم در جهت کمک به بازسازی نظریه‌ی پارسونزی از آن‌ها بهره‌بریم.

در نهایت موزلیس در این کتاب می‌خواهد با استمداد از پارسونز و مارکس مجموعه‌ای از ابزارهای مفهومی معرفی کند که هم به کار حل مسائل خاص نظریه‌پردازی کارکردگرایان باشد و هم به جامعه‌شناس تجربی محور کمک کند تا از سطح تحلیل خرد به سطح میانه و کلان برود و در همان حال هم از اتهام تقلیل‌گرایی و شی‌انگاری پدیده‌های اجتماعی دور ماند.

در ترجمه‌ی این کتاب تلاش بسیاری کردم تا از معادل‌های فارسی جاافتاده در کتاب‌های جامعه‌شناسی استفاده کنم و از معادل‌سازی‌های بی‌جهت خودداری کردم. فقط در موارد معدودی که معادلی پیدا نشد - به‌ویژه در مباحث آلتوسر - از برخی دوستان جامعه‌شناس به‌ویژه دوست عزیزم، دکتر محمد رضایی، برای معادل‌سازی کمک گرفتم. جا دارد از آقای دکتر حامد قدیری که کتاب را به دقت مطالعه و با متن اصلی مقابله کرد تشکر کنم. ایشان مواردی را که بیش‌تر شامل جملات توضیحی بود و در ترجمه جا مانده بود، ترجمه و اشتباهات ترجمه‌ی مرا هم اصلاح کرد. در پی نوشت‌ها هر کجا با و. مشخص شده منظور توضیحات آقای قدیری است. از سرکار خانم رخساره ثابتی هم متشکرم جهت فارسی‌سازی کتاب با زبانی شیوا و ساده. با این حال مسئولیت همه‌ی کاستی‌های ترجمه بر عهده‌ی این جانب است.

ممکن است این سوال پیش بیاید که با این همه کتاب ترجمه شده در حوزه‌ی نظریه‌های

جامعه‌شناسی، چه نیازی به ترجمه‌ی کتابی‌ست که در دهه‌ی ۹۰ میلادی تالیف شده است. در پاسخ باید بگویم اغلب این کتاب‌ها نظریه‌های جامعه‌شناختی را معرفی کرده‌اند و تعداد کتاب‌هایی که به آسیب‌شناسی نظریه‌ی جامعه‌شناختی توجه کرده باشند و علاوه بر این برای خروج از آسیب‌ها راه‌حل ارائه داده باشند، انگشت‌شمار و حتی تا جایی که مطلع‌ام نزدیک به صفر است. این کتاب به دانش‌آموختگان علوم اجتماعی یاد می‌دهد چگونه با نظریه‌ی جامعه‌شناختی مواجهه‌ی انتقادی داشته باشند و به صرف دل‌بستگی به نظریه یا نظریه‌پردازی خاص نگاه انتقادی‌شان را کنار نگذارند.

مقدمه‌ی نویسنده

این کتاب به عمد ژانوسی^۱ است و هم‌زمان هم به آینده توجه می‌کند هم به گذشته و به شکل‌گزینی دیدگاه‌های ضدذات‌گرا* و ضدمبناگرایی* را بررسی می‌کند؛ دیدگاه‌هایی که با پساساختارگرایی و دیگر نظریه‌های اجتماعی مدرن گسترش یافته‌اند. هدف از پرداختن به این دیدگاه‌ها نجات نظریه‌ی جامعه‌شناختی‌ست. این روش تحلیل نه در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ رواج داشت که مارکسیسم آلتوسری بر جامعه‌شناسی تأثیر می‌گذاشت نه اکنون که دیدگاه‌های ضدمارکسیستی ساختارگرا و پساساختارگرا جامعه‌شناسی را مسحور کرده‌اند.

Anti-essentialist
Anti-foundationalist

نظریه وقتی ابزار است و وقتی محصول نهایی

برای آن‌که اصل بحث را شرح دهم، از تمایز قدیمی دو نوع نظریه شروع می‌کنم: الف) نظریه به عنوان مجموعه‌ای از گزاره‌های بنیادی که رابطه‌ی درونی دارند و شناخت جدیدی از جهان اجتماعی به ما می‌دهند و با بررسی تجربی موقتاً اثبات یا ابطال می‌شوند ب) نظریه به عنوان مجموعه‌ای از ابزارها که فقط برای ساخت نظریه‌ی بنیادی* زمینه‌سازی می‌کنند. (۱) در جامعه‌شناسی غیرمارکسیستی نظریه‌ی نوع ب بر اساس اصطلاحاتی مانند چارچوب مفهومی، پارادایم، فرا نظریه* و طرح اکتشافی* مشخص می‌شود. چون اصطلاحات مبهم اند و کاملاً هم‌پوشانی ندارند، اصطلاحات عمومیت‌های سطح دو و عمومیت‌های سطح سه* را، که آلتوسر

Substantive
theory

Metatheory
Heuristic device
Generalities II and
generalities III

۱. ژانوس از خدایان اساطیری یونانی است که دو صورت دارد. این‌جا مراد دوجهی بودن است. - م.

وضع کرده است، ترجیح می‌دهم.^۱ آلتوسر از این اصطلاحات برای تشخیص نظریه استفاده کرد. وقتی نظریه ابزار است (در عمومیت‌های سطح دو) و وقتی محصول نهایی موقت است (در عمومیت‌های سطح سه). (۲)

البته تمایز چارچوب مفهومی و نظریه‌ی بنیادی و عمومیت‌های سطح دو و عمومیت‌های سطح سه کاملاً روشن نیست. همه‌ی نظریه‌ها هر دو نوع گزاره‌ی نظری را شامل می‌شوند، اما در بیش‌تر موارد ترکیب این گزاره‌ها طوری ست که خیلی ساده می‌توانیم قضاوت کنیم يك مطالعه‌ی خاص بیش‌تر بر پایه‌ی نظریه‌ی نوع الف است یا نظریه‌ی نوع ب. مثلاً کتاب نظام اجتماعی پارسونز (۳) - صرف‌نظر از آن چه او مدعی انجامش است - بر عمومیت‌های سطح دو مبتنی است. (۴) این کتاب مجموعه‌ای از ابزارهای مفهومی را بسط می‌دهد که به جای بحث بنیادی درباره‌ی نظام‌های اجتماعی صرفاً روش‌های مشاهده‌ی این نظام‌ها را نشان می‌دهند. این کتاب ابزارهای مفهومی به دست می‌دهد؛ ابزارهایی که اجازه می‌دهند درباره‌ی کل‌های اجتماعی سوال‌هایی نظام‌مند و تطبیقی بپرسیم. این کل‌های اجتماعی شامل گروه‌های کار، سازمان‌های رسمی و یا جوامع کلی می‌شوند.

از سوی دیگر، کتاب نیل اسملسر، تغییر اجتماعی در انقلاب صنعتی (۵)، بیش‌تر بر پایه‌ی عمومیت‌های سطح سه است. هر چند این کتاب از ابزارهای مفهومی پارسونزی - عمومیت‌های سطح دو - به شکل نظام‌مند استفاده می‌کند، هدف اولیه‌اش ارائه‌ی نظریه‌ای بنیادی درباره‌ی شیوه‌ی وقوع انقلاب صنعتی در انگلستان و تأثیر آن بر مناسبات خویشاوندی و کار است. (۶) اگر تفاوت‌های بین این دو اثر را قبول کنیم، روش ارزیابی‌شان هم متفاوت است. در نظریه‌ی اسملسر شواهد تجربی - در پرتو منابع اولیه و ثانویه‌ی در دست رس - نقشی تعیین‌کننده دارند. در نظام اجتماعی پارسونز کفایت مفهومی یا فایده‌ی اکتشافی ابزارها اهمیت بیش‌تری نسبت به آزمون تجربی دارد. به عبارت دیگر، پارسونز (یا به طور کلی کارکردگرایان) پیشنهاد می‌کند گروه‌ها یا سازمان‌های رسمی کل‌هایی دیده شوند که اجزای‌شان با هم روابط درونی دارند. همچنین میزان ارتباط درونی این اجزای یک موضوع تجربی و گشوده است و البته چیز زیادی در

۱. این اصطلاحات را آلتوسر به کار برده است. او در تبیین فورم‌اسیون اجتماعی الگوی اقتصادی مارکس را با قدری تغییرات مبنای قرار می‌دهد. برای آلتوسر کردار اجتماعی، که انواعی دارد، مهم است. سه کردار مهم آلتوسر کردار اقتصادی سیاسی و ایدئولوژیکی ست که براساس آن فورم‌اسیون جامعه را تعیین می‌کند. یک کردار هم کردار نظری ست که مانند همه‌ی کردارها سه جزئی است: ماده خام یا واقعیت یا همان عمومیت‌های سطح يك، کاری که بر روی این واقعیت انجام می‌شود یا همان عمومیت‌های سطح دو و بالاخره محصولی که تولید می‌شود، که این‌جا دانش است، یا همان عمومیت‌های سطح سه. مانند حوزه‌ی اقتصاد: ماده خام، کار کارگر و بالاخره محصولی که در قالب کالا در اختیار قرار می‌گیرد. - م.

اختیارمان نمی‌گذارد تا بتوانیم به شکل تجربی آن را بیازماییم. فقط می‌توانیم فایده‌ی این قبیل مفهوم‌پردازی‌ها برای طرح پرسش‌های جالب و تسهیل فرایند پژوهش تجربی را ارزیابی کنیم. من تمایز این دو نوع نظریه را کاملاً اساسی می‌بینم. در واقع انکار تمایز بین نظریه وقتی ابزار/منبع است و نظریه وقتی محصول/موضوع نهایی است، عالمان اجتماعی را دچار کج‌فهمی کرده است. بنابراین مخالفت ضد‌مبنائگرایانه با نظریه‌های اجتماعی فرا تاریخی، قانون‌وار و عام بیش‌تر مناسب حال عمومیت‌های سطح سه است تا عمومیت‌های سطح دو. مثلاً تحلیل پارسونز درباره‌ی مفاهیم نقش یا نهاد، طرح دوگانگی ساختار گیدنزو مفهوم رنجتار* بوردیو همگی مفهوم‌پردازی‌های فراتاریخی‌اند. فرض است که، صرف نظر از زمان و مکان، این مفهوم‌پردازی‌ها در تحلیل انواع جوامع یا موقعیت‌های اجتماعی کاربرد متفاوت دارند. اگر عمومیت و بدون بافت بودن* نظریه‌های بنیادی و ابزارهای مفهومی را مقایسه کنیم می‌بینیم این ویژگی در نظریه‌های بنیادی بیش‌تر مساله می‌سازد. مُراد نظریه‌هایی است که (مثلاً) به شیوه‌ی پوزیتیویستی می‌کوشند بین متغیرهایی مانند ارتباط، نوآوری و ادبیات (۷) یا بین نیاز به پیش‌رفت و رشد اقتصادی روابط و قواعد عام برقرار کنند. (۸) ممکن است ابزارهای مفهومی به انجام مطالعات تطبیقی، بافت‌محور و تاریخی محور منجر شود؛ مطالعاتی که می‌توانند شیوه‌ی ساخت، بازتولید و تغییر کل‌های اجتماعی را روشن کنند. اما در نظریه‌های بنیادی عدم پیوند نظریه با بافت همیشه به نتایج بنیادی بی‌اهمیت یا اشتباه می‌انجامد؛ اشتباه به این معنی که ارتباط بین متغیرها فقط در موقعیت‌های خاصی معتبر است، اما چون نظریه عام است نمی‌توانیم چنین موقعیت‌هایی را مشخص کنیم.

طلوع و افول نظریه‌ی جامعه‌شناختی مدرن

یکی از ویژگی‌های مهم جامعه‌شناسی کلاسیک تفاوت قائل نشدن بین دو نوع نظریه‌ی یادشده است. بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی تلاش کردند مناسبات اجتماعی منتج از انقلاب صنعتی و انقلاب فرانسه را درک کنند. در نوشته‌های این افراد از یک سو میان تحلیل‌های شان از جوامع صنعتی و از سوی دیگر دیدگاه‌های مفهومی/روشن‌شناختی شان ارتباط نزدیکی است. مثلاً وقتی به کلیت آثار مارکس توجه کنیم، سه سطح می‌بینیم: (۱) تحلیلی ژرف از دیگر نظریه‌ها که قرار بود بخشی از مواد خام اصلی مطالعه‌ی او باشند. آلتوسر این موارد را عمومیت‌های سطح یک می‌نامد. (۲) تاکید بر ابزارهای مفهومی پایه‌ای مانند شیوه‌ی تولید، نیروها و روابط تولید

که عمومیت‌های سطح دو اند. ۳) یک نظریه‌ی بنیادی بسط‌یافته درباره‌ی «قوانین حرکت» شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری که عمومیت‌های سطح سه اند. در این قرن، موازنه‌ی میان چارچوب مفهومی و نظریه‌ی بنیادی به هم خورد. زمانی این اتفاق افتاد که نظریه‌ی جامعه‌شناختی کم‌کم به یک زیررشته یا شاخه‌ای از پژوهش جامعه‌شناختی تبدیل شد که بیش‌تر بر تولید عمومیت‌های سطح دو متمرکز بود تا عمومیت‌های سطح سه. همه متفق‌القول اند که تالکوت پارسونز نخستین کسی بود که بیش‌ترین تاثیر را در ایجاد این زیرشاخه داشت.

برخی از محققان گسست یا تمایز‌نسی میان عمومیت‌های سطح دو و عمومیت‌های سطح سه را اتفاق ناخوش‌آیندی می‌دانند که نه فقط کمکی نمی‌کند، نوعی نظریه‌پردازی انتزاعی، بی‌محتوا و متزلزل هم پدید می‌آورد که نمونه‌اش را در کار پارسونز می‌بینیم. (۹) برخی دیگر (از جمله خود من) آن‌قدر که منتقدان نظریه‌ی پارسونزی می‌گویند، این اتفاق را تاسف‌بار نمی‌دانند بلکه بیش‌تر پیامد اجتناب‌ناپذیر و برگشت‌ناپذیر تقسیم کاری می‌دانند که در جامعه‌شناسی در حال رشد رخ داده است. در هر حال اتهام اثبات‌ناپذیری اتهامی نابه‌جاست، زیرا هدف اصلی نظریه‌ی جامعه‌شناختی مدرن شکل دادن به نظریه‌های بنیادی - عمومیت‌های سطح دو - نیست، بلکه هدف ساخت مجموعه‌ای از ابزارهای مفهومی - عمومیت‌های سطح سه - برای بررسی پدیده‌های اجتماعی است طوری که با کمکشان بتوان سوال‌های جالب طرح کرد و به لحاظ روش شناختی میان سطوح متفاوت تحلیل روابط مناسب برقرار کرد. بنابراین در حالی که اثبات‌پذیری تجربی شیوه‌ی اصلی ارزیابی برای عمومیت‌های سطح سه است، در عمومیت‌های سطح دو این نقش را فایده‌ی اکتشافی* برعهده دارد.

Heuristic

علاوه بر این، باید تاکید کنیم که هرچند ظهور نظریه‌ی جامعه‌شناختی مدرن نوعی گسست از آموزه‌های مهم سنتی بود، با پژوهش تجربی قطع رابطه نکرد. برعکس، بررسی آثار نسل اول نظریه‌پردازان جامعه‌شناختی - پارسونز، مرتون، گولدنرو لاک وود - دغدغه‌ی آن‌ها را نشان می‌دهد که می‌خواهند ابزارهای مفهومی برای پژوهش تجربی فراهم کنند. این مساله هم از چارچوب‌های مفهومی آن‌ها پیداست هم از این واقعیت که عملاً این چارچوب‌ها را نظریه‌پردازان بالا یا پیروانشان به عنوان ابزارهایی برای تبیین تجربی جهان اجتماعی به شکلی نظام‌مند استفاده می‌کنند. با استفاده از اصطلاحات تکاملی می‌توان گفت که تمایز میان نظریه‌ی جامعه‌شناختی و زیررشته‌هایی که تجربی‌محور تراند با سازوکارهای منسجمی همراه است که رابطه‌ی - هرچند کم - نظریه و پژوهش تجربی را تضمین می‌کردند.

به گمانم کار پیچیده‌ی پارسونز را باید با توجه به ملاحظات یادشده ارزیابی کرد. کاری که به تثبیت نظریه‌ی جامعه‌شناختی که زیررشته‌ای تخصصی ست کمک زیادی کرد. با نقائص جدی چارچوب پارسونزی می‌توانست به پژوهش‌های مهم تجربی در سطوح خرد و کلان منجر شود و البته چنین هم شد. (۱۰) نظریه‌ی جامعه‌شناختی پارسونزی، بدون آن‌که ارتباط نظریه و پژوهش را قطع کند، تقسیم کار فکری را با موفقیت درون جامعه‌شناسی پیش برد. البته در قالب ابزارهای مفهومی ارائه‌شده زیاد توفیق نداشت. استفاده از این ابزارها در مطالعات تجربی موجب می‌شود ابعاد ارادی زندگی اجتماعی نادیده گرفته شود. این امر تقریباً به نوعی تلقی شیء انگار،* پوزیتیویستی و اغلب فرجام‌گرایانه* از پدیده‌های اجتماعی منجر شده است.

همان‌طور که منتقدان بسیاری اشاره کرده‌اند، پارسونز بیش از اندازه بر ابعاد نظام‌مند/کارکردی نظام‌های اجتماعی تاکید کرد. به‌ویژه وقتی سطح تحلیل خود را از نظریه‌ی اولیه‌اش - کنش اجتماعی- به نظریه‌پردازی درباره‌ی نظام‌های اجتماعی و تحولات بلندمدت آن‌ها بسط داد. این تاکید او به ضرر عاملیت بود. نظریه‌ی او یا عاملان اجتماعی را محمولات منفعل نظام ارزش‌های پایه‌ای تصویر می‌کند یا کلاً کنارشان می‌گذارد.

در سطح کنش خرد پارسونز نتوانست نظریه‌ای درباره‌ی کنش متقابل ارائه کند و تحلیل او به شکل غیرمنتظره‌ای از نظریه‌پردازی درباره‌ی کنش‌های واحد به نظریه‌پردازی درباره‌ی نظام‌های اجتماعی سیر می‌کند. (۱۱) در نتیجه، به نظر می‌رسد بازیگران نظریه‌ی پارسونز صرفاً تحت هدایت ملاحظات هنجاری اند، همان‌طور که ارزش‌های محوری در انتظار ایفای نقش نهادینه و در رسوبات ضروری درونی می‌شوند. (۱۲) از سوی دیگر، در سطح کلان تحلیل فرض کنیم که پارسونز جامعه را در قالب چهار خرده‌نظام مفهوم‌سازی می‌کند. هریک از این خرده‌نظام‌ها شامل مجموعه‌ای از هنجارهای نهادی شده است و با حل چهار مساله‌ی کارکردی جامعه - گزینش، دستیابی به هدف، انسجام و حفظ الگو که به اختصار AGIL نامیده می‌شوند- ارتباط دارد. با چنین فرضی، عاملان اجتماعی کلاً حذف می‌شوند. بر اساس منطق AGIL، هر خرده‌نظام به چهار خرده‌نظام دیگر تقسیم می‌شود. پس در نهایت واقعیت اجتماعی به ترکیب پیچیده‌ای از نظام‌های تودرتو تبدیل می‌شود. به نظر نمی‌رسد در این ساخت پیازی شکل، کنشگران کلان مانند گروه‌های ذینفع و جنبش‌های اجتماعی به لحاظ نظری جایگاه مشخصی داشته باشند. این به معنای عدم اشاره‌ی پارسونز و پیروانش در آثار تجربی‌شان به کنشگران کلان یا جمعی نیست. بلکه فقط به این معناست:

هنگامی که آن‌ها کنشگران کلان را به عنوان عاملان نسبتاً خودمختار تصویر می‌کنند، نه فقط بر طبق چارچوب مفهومی‌شان که با آن تعارض هم دارد. (۱۳)

در این کتاب به ویژه روی موضوعات عاملیت - ساختار و خرد - کلان تمرکز دارم و البته بحث به این موضوعات منحصر نیست و استدلال خواهم کرد که نظریه‌ی جامعه‌شناختی پساپارسونزی به جهات مختلفی دارد که همه‌شان هم مساله‌ساز اند. دسته‌ای جامعه‌شناس هستند که رویکرد تفسیری دارند و سنت پارسونزی را ادامه داده‌اند. این دسته مقابل ویژگی‌های شی‌انگار و بیش از حد نظام‌مند کارکردگرایی ساختاری و اکنش جدی‌شان داده‌اند و بر عاملیت زیاد تاکید می‌کنند. همچنین کنش و واکنش را طوری تئوریزه کرده‌اند که مقابل پژوهش‌هایی که درباره‌ی شیوه‌ی ارتباط موقعیت‌های خُرد و ساختارها و کنشگران کلان است موانعی ایجاد کرده است.

تا آن‌جا که به موضوعات عاملیت - ساختار و خرد - کلان مربوط می‌شود، نظریه‌ی انتخاب عقلانی هم با مسائل مشابهی مواجه است. این نظریه یکی دیگر از نظریات تاثیرگذار است که تلاش می‌کند با گرایش‌های فرجام‌گرایانه و شی‌انگار نظریه‌های کلان پارسونزی و مارکسی مقابل کند. نظریه‌پردازان انتخاب عقلانی تلاش می‌کنند شکاف خرد - کلان را پر کنند. آن‌ها این کار را با ارائه‌ی «بنیادهای خُرد» انجام می‌دهند. نشان می‌دهند که چگونه ریشه‌های پدیده‌های کلان - مانند نهادهای دولتی، جنبش‌های اجتماعی یا تحولات انقلابی - در تصمیم‌گیری کنشگرانیست که انضمامی هستند و در کار افزایش فایده و بهینه‌سازی اند.

Logico-deductive

اما نظریه‌ی انتخاب عقلانی می‌خواهد با روش‌های قیاسی منطقی * سطوح تحلیل خرد و کلان را به هم پیوند بزند. نتیجه‌ی این روش‌ها نادیده گرفتن پدیده‌های «در حال تکوین» یا بافت‌های اجتماعی - تاریخی‌ای است که عقلانیت در آن سرو شکل می‌گیرد. به این ترتیب، نظریه‌ی انتخاب عقلانی با دوراهی زیر مواجه است:

Emergence

هر قدر که نظریه‌پرداز قیاسی‌اش «تکوین» * تاریخ و بافت را انکار کند، گزاره‌های آن - مانند همه‌ی گزاره‌های فراتاریخی و جهان‌شمول دیگر - اشتباه یا بی‌اهمیت می‌شوند. از سوی دیگر، هنگامی که انتخاب عقلانی به بافت نهادی شده توجه می‌کند، دقت منطقی - قیاسی‌اش از بین می‌رود. (۱۴)

واکنش مهم دیگر در قبال کارکردگرایی پارسونزی نخست به نظریه‌ی تضاد، سپس به مارکسیسم و در نهایت بعد از افول نسبی مارکسیسم در دهه ۱۹۸۰، به رویکردهای پسا ساختارگرا/پسامدرنیستی روی آورد. نخست جامعه‌شناسان سیاسی رادیکال این واکنش را مطرح کردند. از آن‌جا که نظریه‌ی

پارسونز کنش جمعی و جدال را نادیده گرفته بود، این گروه از جامعه‌شناسان برآشفته شده بودند. نکته‌ی جالب درباره‌ی نظریه‌ی اجتماعی پسامدرن آن است که فقط مفهوم‌پردازی‌های پارسونز درباره‌ی نظام و کنش را رد نمی‌کنند بلکه تلاش او در شکل‌گیری و تثبیت نظریه‌ی جامعه‌شناختی را هم رد می‌کنند. پارسونز به شکل پوزیتیویستی تلاش می‌کرد جامعه‌شناسی را یک زیررشته‌ی خاص جامعه‌شناسی و به عنوان فعالیت فکری تثبیت کند؛ فعالیت که منطق تحلیل آن متمایز از تحلیل فلسفی یا نظریه‌پردازی در دیگر رشته‌های مشابه است.

جامعه‌شناسی‌هایی که از پارسونز متأثر بودند نوعی پوزیتیویسم خام و کوتاه‌فکری نظری داشتند. پساساختارگرایان هم این ویژگی‌ها را رد کرده‌اند هم کل‌گرایی اقتصادی مارکسیم را و این چنین به موضوعات فلسفی و تحولات نظری در حوزه‌هایی مانند زبان‌شناسی، نشانه‌شناسی و روان‌کاوی روی آورده‌اند. اکنون فیلسوفانی مانند فوکو و دریدا یا چهره‌های برجسته در حوزه‌های دیگر مانند لکان در گفتمان نظریه‌ی اجتماعی محوریت پیدا کرده‌اند. همین نکته نشان می‌دهد این رشته‌ی خودشیفه مایل است بر موانع محکم غلبه کند و افق‌هایش را توسعه دهد.

اما همان‌طور که در ادامه خواهم گفت، این نگرش با تلاشی نظام‌مند و به لحاظ نظری منسجم همراه نیست؛ تلاشی برای تبدیل بینش‌های برگرفته از فلسفه و رشته‌های دیگر به یک چارچوب مناسب برای نظریه‌ی جامعه‌شناختی. در عوض نظریه‌پردازی جامعه‌شناختی راه را برای بحث‌های مبتدی درباره‌ی موضوعات هستی‌شناختی / معرفت‌شناختی باز کرد و زمینه را برای تقلیل مطالعه‌ی جوامع پیچیده به مطالعه‌ی زبان، گفتمان، متون و ناخودآگاه فراهم کرد. علاوه بر این، پساساختارگرایان تمایزهای ساختار - عاملیت و خرد - کلان را کنار گذاشتند. همچنین نتوانستند نشان دهند که چگونه گفتمان‌ها یا متن‌ها را عاملانی رتبه‌بندی می‌کنند که به‌طور تبعیض‌آمیزی قدرت دارند. همه‌ی این‌ها موجب شد از ویژگی‌های رتبه‌بندی در جوامع پیچیده، به‌طور نظام‌مند، غفلت شود و رابطه‌ی نظریه و پژوهش تجربی به کلی گسسته شود یا به مویی بند باشد. (۱۵) چنین گسستی نه در جامعه‌شناسی مارکسیستی تاریخی محور یا کارکردگرایی پارسونزی دیده می‌شود نه در آثار منتقدان پارسونز که در حیطه‌ی جامعه‌شناختی خُرد و هرمنوتیک محور اند.

پساساختارگرایی هسته‌ی نظریه‌ی پارسونزی و نوع تقسیم‌کاری را که ارائه کرد کنار گذاشت. اما تعدادی از نظریه‌پردازان تأثیرگذار هستند که خودشان را از مفروضات اصلی پساساختارگرایی جدا می‌کنند و موافق اند که همه‌ی اشکال نظریه‌پردازی کارکردگرا کنار گذاشته شوند.

نظریه‌پردازانی مانند گیدنز، نوربرت الیاس و بوردیو برای گذر از تقسیم‌بندی ذهنیت‌گرا - عینیت‌گرا در جامعه‌شناسی تلاش کرده‌اند که به جای بازسازی کارکردگرایی پارسونز از آن عبور کنند و برای هدفشان ابزارهایی مفهومی ارائه کردند که به زعم خودشان ما را از دوگانگی‌های گمراه‌کننده‌ی سوژه - ابژه، کنش - نظام و خرد - کلان نجات دهند. در کتاب جنبه‌هایی از جامعه‌شناسی آرایشی* الیاس، نظریه‌ی ساختاربندی گیدنز و مفهوم ریختار بوردیو را بررسی می‌کنم و فارغ از فایده‌ی این نوع مفهوم‌پردازی‌ها استدلال می‌کنم که نتوانسته‌اند از کارکردگرایی به‌طور عام و کارکردگرایی پارسونزی به‌طور خاص فراتر روند. آن‌ها فقط اصطلاحات کارکردگرایانه و نامتداول را کنار گذاشته‌اند در حالی که از منطق بنیادی آن در کارهای‌شان استفاده می‌کنند. در نتیجه عناصر پنهان کارکردگرایی مخفیانه به آثارشان راه می‌یابد.

Figurational sociology

در نهایت در یک روش معتدل‌تربریخی از شاگردان قدیمی و جدید پارسونز کوشیده‌اند از کارکردگرایی پارسونزی عبور نکنند بلکه آن را بازسازی کنند. طوری که بر بعضی از ویژگی‌های بیش از حد نظام‌مند آن تسلط یابند. من پارسونزی نیستم اما هدف اصلی در راه‌برد نظری‌ام بیش‌تر بازسازی کارکردگرایی است تا عبور از آن. از این حیث، با نوکارکردگرایانی مانند جفری الکساندر، پل کولومی^۱ یا نیل اسملسر بسیار هم‌دل‌ام زیرا آن‌ها می‌خواهند ویژگی‌های مفید کارکردگرایی و تکامل‌گرایی پارسونز را اصلاح کنند.

نقد اصلی من به کار آن‌ها این است که تلاششان در بازسازی کارکردگرایی پیش‌رفت خوبی نداشته است. این تلاش‌ها مفاهیمی را که قرار است نظریه‌ی پارسونزی را پویاتر کنند - مانند راه‌بردهای گروهی یا تضاد طبقاتی - به شکل ارتحالی* به بدنه‌ی پارسونزی تزریق می‌کنند بدون آن‌که اثرات نظری این مفاهیم را برویگی‌های اصلی نظریه‌ی پارسونزی، به‌ویژه چارچوب AGIL آن، ارزیابی کنند. البته در این‌جا استثنائاتی هم هست. (۱۶) طوری که این تلاش‌ها تغییراتی صوری، نه بنیادی، در ساختمان نظری پارسونزی پدید آورده‌اند.

Ad hoc

در کل اگر نخواهیم، به پیروی از هابرماس، آن‌چه را امروز در جامعه‌شناسی نظری اتفاق می‌افتد به نتایج سازنده‌ی کار پارسونز ربط دهیم، باید بگوییم چهار دسته از گرایش‌های متداول نمی‌توانند ابعاد مثبت و مفید آثار پارسونز را قبول کنند:

دسته‌ی نخست کسانی هستند که نظریه‌پردازی پژوهش‌محور و تخصصی‌شده را دنبال می‌کنند. این نوع نظریه‌پردازی را پارسونز شکل داد. این گروه یا به شکل انحصاری و یک‌سویه

با تاکید ناکافی پارسونز بر تعامل خُرد سرو کار دارند که جامعه‌شناسی‌های خرد تفسیری را شکل داده‌اند، یا همه‌ی ساختمان نظری پارسونز را پذیرفته‌اند و شاخ و برگ بیش‌تری به آن داده‌اند و یا به دل‌خواه عناصری را به شکل ارتحالی وارد دستگاه نظری پارسونز کرده‌اند و نوکارکردگرایی را شکل داده‌اند. نظریه‌ی پارسونزی موضوعات ساختار - عاملیت و خرد - کلان را مطرح کرد و البته راه‌حلی برای آن نداشت.

دسته‌ی دوم کسانی هستند که در مقام پاسخ به این موضوعات به راه‌حل قیاسی - منطقی روی می‌آورند و فقط می‌توانند راه‌حل‌های تقلیل‌گرایانه ارائه کنند. (نظریه‌های انتخاب عقلانی). دسته‌ی سوم پس‌اساختارگرایی هستند که نه فقط کارکردگرایی پارسونزی را رد می‌کنند که تقسیم کار در نظریه‌ی جامعه‌شناختی و تمایزات و مرزهای متعارف درون و بین علوم اجتماعی را هم رد می‌کنند. این گروه به نظریه‌پردازی‌هایی روی آورده‌اند که به جامعه‌شناسان تجربی مسلک کمکی نمی‌کند.

دسته‌ی چهارم کسانی هستند که تا حدودی به نظریه‌پردازی تجربی مسلک و تخصصی پارسونزی وفادار اند، اما تلاش کرده‌اند از کارکردگرایی/تکامل‌گرایی او عبور کنند. آن‌ها فقط به لحاظ صوری از کارکردگرایی فراتر رفته‌اند نه به لحاظ محتوایی.

اکنون بخش‌هایی از کتاب را توضیح می‌دهم. بخش نخست تشخیص مشکل است. در آن نشان می‌دهم چرا جامعه‌شناسی‌های تفسیری (فصل ۱) و نظریه‌های انتخاب عقلانی (فصل ۲) نتوانسته‌اند راه‌حل‌های مناسبی برای مساله‌های ساختار - عاملیت و خرد - کلان پیدا کنند. علاوه بر این، نشان می‌دهم که نظریه‌های پس‌اساختارگرا به دلیل استفاده از راه‌برد تمایزدایی* Dedifferentiation نظری - حذف مرزهای بین رشته‌ها - به نظریه‌پردازی‌های خاصی روی آورده‌اند که مانع بررسی تجربی شیوه‌ی شکل‌گیری و تحول جوامع پیچیده است (فصل ۳). در بخش دوم به برون‌رفت‌های احتمالی می‌پردازم. ابتدا نظریه‌هایی را که مدعی‌اند از کارکردگرایی پارسونزی فراتر رفته‌اند منتقدانه بررسی می‌کنم (نظریه‌ی الیاس در فصل ۴ و بوردیو و گیدنز در فصل ۶). سپس نشان می‌دهم که می‌توان بحث ساختار - عاملیت و مفاهیم مارکسیستی تکنولوژی، تملک و ایدئولوژی را برای کمک به بازسازی نظریه‌ی پارسونزی هوشمندانه به کار گرفت (فصل ۵). در نهایت با کمک گرفتن از گام‌های یادشده مجموعه‌ای از ابزارهای مفهومی معرفی می‌کنم که هم به کار نظریه‌پردازی کارکردگرا می‌آید و هم به جامعه‌شناس تجربی مسلک کمک می‌کند تا از سطح تحلیل خرد به سطح میانه و کلان برود و البته از اتهام تقلیل‌گرایی و شی‌انگاری پدیده‌های اجتماعی هم دور باشد (فصل ۷).

عمل‌گرایی مفهومی

اگر بخواهم عنوانی برای جهت‌گیری اصلی کتاب و دوائر نظری قبلی‌ام انتخاب کنم، اصطلاح «عمل‌گرایی مفهومی»^{*} را برمی‌گزینم. (۱۸) سی.اس پیرس مفهوم عمل‌گرایی را روشی برای توضیح و روشن کردن مفاهیم براساس شیوهی کاربرد عملی آن‌ها می‌داندست. (۱۹) اگر به عمل‌گرایی این‌طور توجه کنیم می‌توانیم بگوییم وظیفه‌ی اصلی نظریه‌ی جامعه‌شناختی - طوری که پارسونز و دیگران بسط داده‌اند- توضیح ابزارهای مفهومی رایج و ساخت ابزارهای جدید، نه براساس نیل به حقیقت، که براساس فایده‌ی آن‌هاست. به این ترتیب، من از نظریه‌پردازی‌های بلندپروازانه‌ای که اهداف زیر را دارند دوری می‌کنم: ۱. ارائه‌ی گزاره‌های عام بنیادی - عمومیت‌های سطح سه - به شکل «قوانین» و تعمیم‌های فارغ از بافت یا به شکل تحلیل فلسفی ماهیت هستی‌شناختی امر اجتماعی ۲. امکان شناخت اجتماعی ۳. تاسیس مفهوم سوژه و....

Conceptual pragmatism

در کل، تقسیم کاری که پارسونز در حوزه‌ی فکری پایه‌ریزی کرده را می‌پذیرم. پس نظریه جامعه‌شناختی را زیررشته‌ی تخصصی در جامعه‌شناسی می‌بینم که هدف اصلی‌اش ارزیابی انتقادی ابزارها و چارچوب‌های مفهومی موجود و ساخت چارچوب‌ها و ابزارهای مفهومی جدید است. دوباره باید بگویم که هدف غایی^{*} ابزارها از جهتی سلبی و از جهتی ایجابی‌ست. از لحاظ سلبی هدف غایی حل معماهایی‌ست که مانع ارتباطات باز و گفت‌وگو محور میان عالمان اجتماعی می‌شوند. از لحاظ ایجابی هدف غایی تسهیل امر پژوهش تجربی در جهان اجتماعی است که این کار را با طرح سؤالات نظری جالب و ارائه‌ی ابزارهای مفهومی برای مطالعات تطبیقی انجام می‌دهند. گفتنی است این ابزارهای مفهومی امکان حرکت از یک سطح تحلیل به سطوح دیگر تحلیل را فراهم می‌کند.

Raison d'être

به تفصیل در فصل ۳ خواهم گفت که معتقد ام نباید این تعریف نسبتاً محدود از نظریه‌ی جامعه‌شناختی جامعه‌شناسان را از فلسفه یا دیگر رشته‌های مرتبط بی‌نیاز کند. در این صورت نه فقط این تعریف به انزوای علوم اجتماعی نمی‌انجامد که رابطه‌ی این علوم با دیگر رشته‌ها تجدید و احیا می‌شود. اما این تجدید رابطه در موقعیتی مستقل ریشه دارد که بر مبنای آن هویت و منطقی نظریه‌پردازی جامعه‌شناختی از بین نمی‌رود و به طفیلی فلسفه، زبان‌شناسی یا روان‌کاوی تبدیل نمی‌شود. به عبارت دیگر، طبق تعریفی که از نظریه‌ی جامعه‌شناختی ارائه کردم، این نظریه

1. C.S. Pierce